

همه معلمان مربی‌اند

دکتر سعیده باقری

عضو شورای برنامه ریزی

مجله رشد معلم

است. من نمی‌توانم سه ساعت در هفته‌ای را که برای خودم مثل برق و باد می‌گذرد، با همین زمان برای دانش‌آموزان نوجوانم مقایسه کنم. نوجوانان در دوران حساس زندگی خود به سر می‌برند و هر لحظه از این دوران می‌تواند برای آن‌ها سرنوشت‌ساز باشد.

با آگاهی از آن چه مطرح شد، این پرسش برای من ایجاد می‌شود که لحظه‌های ارزشمند کلاس درس را چگونه می‌گذرانم؟ آیا به تأثیری که می‌توانم روی دانش‌آموزان داشته باشم، توجه دارم؟ ممکن است من به عنوان یک معلم بگویم که مگر من خودم چقدر تزکیه نفس دارم یا به کدام درجات معنوی رسیده‌ام که بتوانم الگو و اسوه‌ای برای دانش‌آموزانم باشم؟ این طور به نظر می‌رسد که امروزه بیش‌تر معلمان حتی نمی‌توانند خودشان را در چنین جایگاهی تصور کنند. اما واقعیت این است که ما چه تزکیه نفس داشته باشیم و چه نداشته باشیم، چه به درجات معنوی دست یافته باشیم و چه در جریان روزمرگی زندگی غرق شده باشیم، به هر حال با پذیرش شغل معلمی، نمونه‌ای از یک فرد بزرگسال مورد قبول جامعه را در برابر نوجوانانمان مجسم می‌کنیم. دانش‌آموزان آن گونه که ما در اهداف و روی کاغذ می‌خواهیم تربیت نمی‌شوند، بلکه شبیه آن چه در عمل از بزرگ‌ترها (والدین و معلمان و ...) می‌بینند، خواهند شد. اگر نسبت به این امر آگاه نباشیم و رفتارمان بی‌انگیزگی و خمودگی را به آن‌ها منتقل کند، نمی‌توانیم از بی‌انگیزگی و عدم مسئولیت‌پذیری آن‌ها گله‌مند باشیم. در عوض، اگر شادابی، صداقت، تعهد و اشتیاق را با خود به کلاس درس ببریم، می‌توانیم امیدوار باشیم که به میزانی هرچند اندک سطح این ویژگی‌ها را در میان نوجوانان افزایش دهیم.

در واقع وقتی می‌پذیریم «معلم» باشیم، چه بخواهیم و چه نخواهیم «مربی» هم هستیم، آری، ما همه مربی هستیم!

من به عنوان یک معلم، معمولاً تصور می‌کنم مسئولیت‌م در کلاس درس تنها به ارتقای یادگیری دانش‌آموزان محدود می‌شود، در حالی که برنامه درسی ملی در اولین بند، با عنوان «تلقی نسبت به معلم و مربی» آمده است: «معلم و مربی الگو و اسوه اخلاقی، معنوی و علمی متربی است». شاید این طور به نظر برسد که این سخن بیهوده است و تنها به درد زینت دادن به همان اسناد بالادستی می‌خورد اما می‌خواهم از فرصت پیش آمده در این یادداشت استفاده کنم و ادعای مطرح شده در سند و همچنین برداشت اولیه از آن را محک بزنم.

ابتدا با تلقی فوق همدل می‌شوم: من به عنوان معلمی که در دوره دوم تدریس می‌کنم حداقل یک ساعت و حداکثر پنج ساعت در هفته با دانش‌آموزان کلاس خود در ارتباط هستم؛ یعنی به طور میانگین سه ساعت در هفته. دانش‌آموزان دبیرستانی، با توجه به انواع مدارس موجود، به طور میانگین ۳۰ الی ۴۰ ساعت در هفته در مدرسه حضور دارند و زمان ارتباطشان با من، به عنوان یکی از معلمان، حداکثر ده درصد از کل این زمان است. ضمناً باید بدانیم که دانش‌آموزان، در کل مدت حضور در مدرسه، بیش از آن که از معلمان خود تأثیر بپذیرند، تحت تأثیر گروه هم‌سالان هستند. علاوه بر این که در خارج از مدرسه، زمانی تقریباً معادل حضورشان در مدرسه را تحت تأثیر دیگر عوامل (خانواده یا رسانه‌ها) هستند. با این توصیف سهم من در تربیت دانش‌آموزان، به عنوان یکی از چندین معلم، بسیار کمرنگ می‌شود و چه بسا در این میانه گم شود!

حال از زاویه دیگری به مسئله نگاه می‌کنم: همه ما اگر خوب فکر کنیم، معلمان را به یاد می‌آوریم که گاهی یک جمله یا حتی یک نگاه گذرای آنها به ما تأثیر عمیقی بر وجودمان گذاشته است، در حالی که آن معلم خودش متوجه این تأثیر نشده است. این طور به نظر می‌رسد که ارزش زمان در دوره‌های مختلف زندگی متفاوت و در واقع نسبی